

حیدر یک و سمنبر

به ظم کردی

میرزا شریف آزادی سرمدی

به سعی و اهتمام

اردشیر آزادی

سرشناسه: آزادی سرونویی، شریف، ۱۲۶۶ - ۱۳۶۲.
عنوان و نلھ پدیدآور: حیدر بیگ و سمبیر/میرزا شریف آزادی سرونویی؛

به سعی و اهتمام اردشیر آزادی.

مشخصات نشر: کرمانشاه: دیپاچه، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۱۲۷ ص.

شابک: ۱-۵۹-۶۲۸۱-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کردی.

موضوع: شعر کردی -- قرن ۱۴

Kurdish poetry -- 20th century موضوع:

شناسه افزوده: آزادی، اردشیر، ۱۳۴۲ -، گردآورنده

رده بندی کنگره: PIR ۳۲۵۶

رده بندی دیویی: ۸۴۹/۲۱

شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۲۴۹۸۱



انتشارات دیپاچه

حیدر بیگ و سمبیر

به طبع کردی

شاعر: میرزا شریف آزادی سرونویی

به کوشش: اردشیر آزادی

طراح جلد: سعید شرافتی رنگنه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است.

مرکز پخش

کرمانشاه. بالاتر از میدان مصدق. کتابفروشی دیپاچه. تلفن ۰۹۰۲۹۳۳۱۰۳۳

فهرست:

- پیشگفتار: ۷
- در ستایش خداوند و تمهید کتاب ۲۷
- دیدن حیدریبگ سمنبر را در کوهستان ۳۰
- عاشق شدن حیدریبگ به جمال سمنبر ۳۶
- بازگشت سمنبر و دایه و کنیزک به کشمیر ۴۰
- آگاه شدن قاضی کشمیر از ماجرای دخترش، سمنبر ۴۷
- ازدواج سمنبر و قاسم ۵۱
- به هوش آمدن حیدریبگ و رفتن به اصفهان ۵۴
- رفتن حیدریبگ به طلب سمنبر به فرمان شاه عباس ۶۰
- گفتن حیدریبگ ماجرای خود را برای دایه ۶۹
- پنهان شدن حیدریبگ در منزل دایه مکار ۸۲

- ۸۹ رهانیدن حیدریگ سمنیر را از دست قاسم
- ۹۲ کشتن حیدریگ قاسم را در حجله
- ۹۸ آگاه شدن قاضی کشمیر از کشته شدن قاسم و رفتن در پی حیدریگ
- ۱۰۴ آمدن حیدریگ و سمنیر به اصفهان و رفتن به حضور شاه عباس
- ۱۱۵ نامنامه
- ۱۱۸ واژه‌ها، کلمات و تعلیقات کتاب حیدریگ و سمنیر

پیشگفتار:

آن را که دل از عشق پر آنش باشد / هر قصه که گوید همه دلکش باشد
تو قصه عاشقان همی کم شتری / بشنو، بشنو که قصه‌شان خوش باشد^۱

عشق واژه‌ای نام آشنا در زبان و ادب تمامی ملل جهان است. شیفتگی، دلدادگی و دوستی بیش از اندازه را از دمانی آن دانسته‌اند. این واژه مشتق از عشقه است که نام گیاهی است به نام لاله که بر درختان می‌پیچد و آن‌ها را خشک می‌کند. پس عشق هم بر هر دی که فروه آید صاحب دل را می‌خشکاند. بنا به اعتقاد اهل تصوف بنیاد جهان هستی بر عشق نهاده شده است پس کمال واقعی در عشق است. این سخن در

قلمرو عشق عرفانی است؛ اما در باره عشق طبیعی نفسانی این سینا در رساله عشق چنین می‌گوید:

«این عشق به زیبایی صورت و ظاهری محبوب و به جهت اعتدال و حسن تألیف و ترکیب زیبایی آن تعلق می‌گیرد و منحصر به انسان است و در حیوان یافت نمی‌شود. منشأ این نوع عشق فطرت زیبایی دوستی انسان است و مربوط به قوه درک زیبایی نفس انسانی و عاطفه است. در این نوع عشق، زیبایی ظاهری معشوق مطلوب عاشق است.»

نویسنده و شاعران بزرگی در ایران و جهان برای بیان ویژگی این احساس نظریه‌هایی که انسان دو فرد انسانی روی می‌دهد، داستان‌های دلاویزی را آفریده‌اند، که در طول اعصار همدم خاطره شیرین ما آدمیان بوده و خواهد بود. رویاهای دل‌انگیزی که ما خوانندگان و شنوندگان را با شور و شادمانی به سوی خود می‌کشاند و به عالم لطیف و زیبای عشق می‌برد و در آنجا با قهرمانان داستان همراه و هم‌نوا می‌کند آنچنانکه گاهی خود را در جا و جامه و جوار بندهای خهرمانان می‌بینیم و در متن رویدادها و حوادث قرار می‌گیریم. با کامیابان اناز شاد و با ناکامی آنان اندوهناک می‌گردیم و بیان «وصف العیش نصب العبر» مصداق حقیقی این احساس است. گذشته از داستان‌های عاشقانه که در بخش ادب غنایی جای دارند و خود دنیایی از لطافت و شادمانی و دل‌انگیزی را برای خواننده فراهم می‌آورند، گاهی اینگونه قصه‌ها به عنوان چاشنی لذیذ و گوارایی در آثار حماسی، تعلیمی و یا در قالب نمایش، در بخش نمایشی جای خود را باز کرده است. داستان زال و رودابه، بیژن و منیژه، رستم و

تهمینه و ... در متن حماسه ملی ایران و یا باب جداگانه‌ای از کتاب تعلیمی بوستان سعدی به عشق و جوانی و آوردن حکایاتی در این بخش و همچنین به نمایش در آمدن این گونه داستان‌ها در قالب نمایش فیلم و تئاتر نشان از آن دارد که جای سخن عشق در حقیقت فضای گسترده‌ای را در برمی‌گیرد. حال آنکه در متن حماسه باشد یا در میان آثار تعلیمی و یا بر روی صحنه نمایش و یا در دل هر انسان عاشقی که خانه دل خود را برای این موهبت الهی آماده و جارو کند.

در دب خدایی ایران این‌گونه داستان‌ها با پدیدار شدن دختر صاحب جمالی آغاز می‌شود و با عاشق شدن جوانی به زیبایی و اعتدال او پی گرفته می‌شود. اگر سخن از منظومه خسرو و شیرین نظامی است، شیرین مظهر و نشان اعتدال و زیبایی در زمان خود است که کسی در این ویژگی به پایه او نمی‌رسد.

پریدختی، پری بگذار، ماهی	به ریز بفتنه، صاحبکلاهی
شب افروزی چو مهتاب جوانی	سیه چشمی چو تاب زندگانی
کشیده قامتی چون نخل سیمین	دو زنگی بر سر نشان زلف چین
به مروارید دندان‌های چون نور	صدف را آبدندان دار از در ...

در پی دیدن یا شنیدن وصف این زیبایی و اعتدال است که خسرو شاهزاده جوان ایرانی، این چنین دل بدو می‌سپارد.

چنان آشفته شد خسرو به آن گفت کزان سودا نیاسود و نمی‌خفت